

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: امید متین

نویسنده: پوینده

۰۳ جون ۲۰۱۱

"فریاد امپریالیسم"

۷

به ادامه گذشته:

نسبت قیم صادرات به قیم واردات ۶۳ - ۱۹۵۳

۱۹۶۳	۱۹۵۳	
۱۲۰	۱۰۰	جرمنی
۱۲۲	۱۰۰	امریکا
۹۲	۱۰۰	کانادا
۸۳	۱۰۰	ارجنتاین

Source: Economic Councils of Canada First Annual (ص ۱۱۴ - ۱۱۳) ۱۹۶۴

Review,

از خلال همین تابلو درک می گردد که امپریالیسم جهانی، در امریکا و اروپا، با صدور بخشی از کالاهای مانوفکتوری خویش، بخش هنگفت مواد خام کشور های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین را می چایند و تراکم فقر آنها را در تراکم سرمایه خویش مجسم می سازند؛

و درست نام این عمل را دموکراسی و اینک لیبرال دموکراسی می گذارند، تا شعار برابری مبادله را خدشه نزنند و تا برابری را که در عمق این به اصطلاح آزادی مبادله وجود دارد، از چشم فاقد بصیرت پوشیده نگهدارند.

در جهانی که مناسبات تولید اجتماعی سرمایه داری مسلط است، تعجبی ندارد که قانون تنازع البقای داروین حکومت کنند و به گفته Gonick در اقتصاد بدهی (دین و قرض) که در چنگال بحران است، فقط بزرگتر ها و چاقتر ها مجال ادامه حیات را بیابند و رقبای دیگر، یک - یک از صف سرمایه دار به صف کارگر مزدور بیفتند و در نتیجه، مشت قلیل سرمایه دار، مگنات های سرمایه مالی در استقرار الیگارشلی مالی، کوچک ها را می بلعد و آن یک بر پنج جمعیتی را که نویسنده مقاله شپیگل در ظل سرمایه شامل لطف می دید، به یک نسبت بسیار بسیار قلیل پائین می آورد.

به یک نگاه اجمالی می بینیم که در ۱۹۷۳، هنری کسینجر وزیر خارجه آمریکا در همان زمان، چطور در صد نواختن کوس آقائی بر جهان، رقبای اروپائی خود را در غرب اروپا، تهدید می کند تا به اصطلاح به صلح امریکائی (Pax American) تن در دهند. این مرد زیرک می گوید که کشور های غرب اروپا، رقبای قوی پنجه امریکا را می سازند که این امر خود، اصطکاکاتی را به میان می آورد و ایجاب می کند، در دوستی میزانی به میان آید. او اظهار می کند که هردو، امپریالیسم امریکا و امپریالیسم دول غرب اروپا، "بنفسه یک چیز" نیستند؛ اروپا نقش "منطقه نی" ای بر دوش دارد و اضلاع متحده نقش "کره ارضی"ی؟! از همین سبب امپریالیسم امریکا مسؤولیت و نقش وسیع تری در تجارت بین المللی و سیستم پولی دارد؟! در نتیجه او دیگر با جسارت مدعی است که امریکا ضمانت "جهان آزاد" را به دوش دارد. این خود افاده صریح آقائی بر سیستم سرمایه داری جهانیست. کسینجر از وحدت اروپا ناخوش نیست، به شرط اینکه به قول او "وحدت اروپا باید تابع "مجمع اتلانتیک" باشد که از جانب واشنگتن سازمان یافته و انسجام می پذیرد".

این بزرگتر و چاقتر به فکر بلعیدن رقبای چاق و بزرگ دیگرش در غرب اروپا است، و در حال فرصت نیافته، به فکر رقیب بزرگ دیگرش، جاپان در آسیا بیفتد.

عطف توجه لازم است تا درست درک گردد که برادری و برابری این دول مقتدر سرمایه داری در رقابت به فرمانداری کره ارض موجود، خود آتش نزاع را بین این دوستان (رقیبان) خموش نساخته؛ در نتیجه، دریای خون را هم در جرگه دعوت می کند. اروپائیان خود می خواهند جامعه اروپائی، هستی مستقلی داشته باشند تا در امور جهانی از همین موقف برخورد کنند و با امریکا "به اساس برابری" در همین امور همکاری نمایند. اینکه طور معروف دو شاه در یک قلمرو نمی گنجد، معلوم است که روی مسأله کی بر کی برتر است، جنگ بی امانی درمی گیرد، که زیان آن بازهم متوجه همان "جهان سوم" است که در چنگال بحران سرمایه داری جهانی، الحال هم حال زار و ویرانی دارد.

فریاد دموکراسی! بدین مطلب توجه لازم است که تحلیل Mayer – Larsen از قول هر کسی که باشد، با واقعیت های دردناک و تلخ سرمایه داری جهانی در توافق نیست، که این **نظام آدمخوار** بتواند از آرامش، رفاه اجتماعی، برابری، برادری و آزادی برای بشریت ارمغانی بیاورد. همین اکنون می بینیم که از قول کسینجر، بین اروپا و اضلاع متحده امریکا، در قابیدن منابع تیل (نفت) خاورمیانه، در حالیکه بین دزدان در غارت هر چپاول منابع طبیعی و نیروی کار انسانی تباری وجود دارد، چطور منافع این دول امپریالیستی باهم در تضاد افتیده و منجر به مبارزه رقابتی شدیدی می گردد.

دول غرب اروپا می خواستند با ایجاد یک ابر قدرت جدید در مدیترانه، کشور هائی مانند ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، لبنان، مصر، لیبیا، الجزایر، مراکش، ترکیه، سودان و زمبیا را یکجا نموده و آنها را به حیث

اعضاء یا همکار بازار مشترک بسازند. بازار مشترک در این فکر خود ربع یک میلیارد انسان را با تسهیلات صنعتی و مانوفکتوری خود و مواد جدید و انرجی بهم در رابطه قرار می داد، که می توانست همچنان شرق قریب و دفرینه های معمور شمال افریقا، مواد خام غنی و تولیدات تروپیک آنرا هم شامل شود. از دول عربی تقاضا می شد تا بودجه های متورم خود را در اروپا سرمایه گذاری کنند تا مسایل بیلائس تأدیات اروپا را حل سازند. اینکه در این نیت خیر چه هدف استثمارگرانه وجود دارد، شک و شبهه راه ندارد.

تردیدی وجود ندارد که چنان خیالی یا اندیشه ای با منافع امپریالیسم امریکا که خود را آقای "جهان آزاد" وانمود ساخته تکر میکند، و از زبان کسینجر هم می شنویم که می خواهد در این مورد با اروپا عمل جدیدی نماید، و در خنثی ساختن این نقشه مجاهدت کند، زیرا به هیچ وجه نمی خواست مذاکرات بین دول ذیدخل در هژمونی امریکا در منطقه مورد بحث، رخنه وارد نماید. از جانب دیگر تلاش امپریالیسم امریکا وقتی به ثمر می رسید که دول غرب اروپا را در روی خط نگهدارد. اما با اینهم فرانسه با کشور های مختلف خاورمیانه به تماس آمده و در مقابل کمک های تخنیکی و فروش سلاح هایش، خرید تیل این کشور ها را در قراردادی گنجانید.

در سال ۱۹۸۰ وقتی بحران انرژی تبارز می کند، کشور های اروپای غرب به مشکلات مواجه شده و پای مقاومت شان در برابر اضلاع متحده سست می شود. و در همین حالت ضعف رقبای اروپائی اش، کسینجر "منشور جدید اتلانتیک" را پیشنهاد می کند. چیزی که حالا زعامت امپریالیسم امریکا رویش ابرام دارد، اینست که تمام ملل وارد کننده تیل به یک همبستگی موافقه کنند که در آینده با رابطه به کشور های تولید کننده تیل، حضور یک نماینده اضلاع متحده را که امور انرجی بین المللی را نظم دهد و رهنمائی کند، بپذیرند.

دیده می شود که چنین مذاکرات یا مفاهمات "دوستانه" که گویا حق دموکراتیک "جهان آزاد" و اعضای مشمولش را در انظار مردم به نمایش می گذارد، در باطن خود جنگ شدید رقابتی را هم بر سر تقسیم غنائیم به دست آمده دارد که این امر مطلق و آن قرارداد های نسبی، برگ سائر این جنگ می باشد.

فشار آن ستمی که بر گرده های مردم کشور های تولید کننده تیل به طور روزافزون عملی می گردد، خود موجب عکس العملی می گردد که زمین را زیر پای خداوندان سرمایه مالی جهانی به لرزه در می آورد. این عکس العمل شدید، زمامداران دول این کشور ها را هم به خوف اندر می سازد، زیرا تماماً به ربقه اطاعت از سرمایه وابسته اند، و خود می دانند که با انقلاب اجتماعی پرولتاری، گلیم سیادت برده وار آنها هم جمع می گردد.

ما می توانیم هراسی را که از این رهگذر برای زمامداران دول به اصطلاح جهان سوم تولید شده، از خطابه رئیس جمهور ونیزویلا حس کنیم که در مجمع ملل متحد، پس از گلو صاف کردن رئیس جمهور امریکا، فورد، در ۲۳ سپتمبر ایراد کرده است. او می گوید:

تأسیس سازمان کشور های صادر کننده تیل (OPEC) نتیجه مستقیم پالیسی متجاوز قیم پائین دول منکشف در مقابل مواد خام ما، به مثابه یک سلاح ستم اقتصادی است. به یک مفهوم این حقیقت همان مطلبی را تأیید می کند که گفته شما در ملل متحد بدان اشاره می نماید. کشوری که تولید را به غایه سیاسی خود استعمال می کند، بلا اجتناب کشور های دیگر را و می دارد تا تولیدات را برای مقاصد خویش به کار گیرند.

... ونیزویلا منابع انرجی خود را نه به مثابه سلاح استعمال کرده و نه استعمال خواهد کرد (زبان دیپلوماسی یک برده خاقان سرمایه داری) ... با این هم غایه آن این بود تا ثروت به دست آمده از زمین خود را طوری حمایت کند، که قیم بتواند مخارج تکنولوژی وارده ما را جبران کند.

ونیزویلا یک کشور تولیدگر تیل، به صورت وافر، این کالای ستراتیژیک حیاتی نادر را به فروش می‌رساند. ما دیگر راه دیگری را نمی‌بینیم تا با توتالیتاریزم (دول خود مختار فردی یا گروهی) اقتصادی که در ساحت معامله قدم گذاشته، مقابله کنیم، تا آن افزاری را جلو گیریم که از رهگذار توتالیتاریزم سیاسی، به شکل نازی - فاشیسم دیدیم.

اگر خود ونیزویلا را در نظر بگیریم، قیم پترول به صورت مداوم برای سالیان زیاد دایم رو به کاهش است، در حالیکه کشور ما مکلفیت دارد امتعه مانوفکتوری را از اضلاع متحده امریکا ابتیاع کند. ولی با قیمت های دایم رو به صعود، که روز تا روز، بیش از پیش امکانات تکامل و سعادت ونیزویلا را می‌بلعد (ضیق می‌سازد).

دیده شد که چطور ورنر - مایر - لارسن، به خطا اندر است، وقتی می‌گوید، سرمایه داری **قلت، گرسنگی و ستم** را از بین می‌برد. در همین توضیح با ملاحظه جناب رئیس جمهور ونیزویلا، که بدون شک به رشته های نامرئی سرمایه جهانی وابسته، و با آقای فورد، رئیس جمهور امریکا تبنائی دارد، می‌توانیم بخوانیم که صاعقه مردم ونیزویلا از ستم امپریالیسم امریکا ناشی شده و بلای آسمانی نیست.

به قول مایر - لارسن، سرمایه داری که دیگر در مقابلش حریفی ندارد، و گویا در مبارزه رقابتی بر "کمونیسم" غالب آمده، خود یگانه عاملی است که می‌تواند در مقابل مسایل موجود دست به کار شود و بدبختی ها را از میان بردارد! از همین سبب او دیگر از انواع فرعی این نظام اجتماعی که با تراکم سرمایه، انباشت فقر را هم دعوت می‌کند، این انتظار را دارد که در میدان عمل و تجربه، بر مشکلات فایق آید!؟

حال می‌بینیم که یکی از این انواع فرعی "اندیویدوال کاپیتالیزم Individualkapitalismus است که انگلو ساکسن ها از آن جانبداری می‌کنند و با Sozial یا Solidarkapitalismus در تضاد است که البرت Albert این نوع را "مدل راین" می‌خواند و به گفته وی، این مدل با تکامل اجتماعی - سیاسی در توافق است! نوع سوم در حال از جانب جاپان ارائه می‌گردد Korporativen Kapitalismus که کمتر شناخته شده است. اما در آن سیستم قرن بیست و یک دیده می‌شود! در این سیستم محلی برای پلورالیسم، تعدد احزاب، وجود ندارد و اشتیاق به یک مرد پر قدرت، دست ناظمی از بالاست.

خوبست که خود این نویسنده هم تذکر می‌دهد که بین این سه نوع سرمایه داری، نزاع سیاسی - اقتصادی وجود دارد، طوریکه خوف و هراس سیاستمداران و اقتصاد دانان سرمایه داری جهانی را به خود جلب کرده اند. چنانچه اقتصاددان ملی اضلاع متحده امریکا Rester - Thurow از مؤسسه (...) ماسوچوست در کتابش "جنگ کلبه به کلبه اقتصادی آینده بین جاپان، اروپا و امریکا" اظهار تشویش می‌کند. و به همین نهج کس دیگری این جنگ رقابتی سه جهان (آسیا، اروپا و امریکا) را "صلح سرد" می‌خواند.

وقتی ما به قانونمندی های عینی جامعه سرمایه داری غور کنیم و در رشد ناموزون سرمایه داری جهانی، تفاوت های سطح رشد را در دول مختلف این نظام اجتماعی در نظر بگیریم، درک می‌کنیم که انواع تصنیف شده سرمایه داری، خود از آن نیروی نهفته ای در شیوه تولید سرمایه داری ناشی می‌شود، که تلاش گروه ها و دسته بندی های مختلف سرمایه را به منظور شکار ارزش اضافی فوق العاده و سود انحصاری در عرصه جهانی، در بازار رقابتی سرمایه داری مجسم می‌سازد.

این سه نوع سرمایه داری بقا و دوام سرمایه داری، هدف مشترک و واحد همه آنهاست، با وجود وحدت نسبی که بین خود دارند، در تقسیم مجدد جهان مبارزه شدیدی را متقبل می‌شوند که امر مطلق است. واقعیات دردناک

موجود نشان می دهد که در ورای مذاکرات و موافقات ظاهراً دوستانه، در عمل هر کدام پی منافع خود و تخریب
یا سبوتاژ حریف یا رقیب دیگر شان، از هیچ گونه مساعی ابا نمی ورزند.
ادامه دارد